



## اتوبوس نامه ۶

# نه همین زبان زیباست نشان آدمیت

محمد امین میمندیان



طنزپرداز

از دوران ابتدایی مادرم مرا به زور به کلاس زبان می فرستاد. من اما کوچکترین علاقه‌ای به یادگرفتن زبان دوم نداشتم. البته درست‌ترش این است که کوچکترین علاقه‌ای به خراب کردن تابستان‌ها و بعد از ظهرهایم در کلاس‌های اوقات فراغت نداشتم. حالا زبان یا ژیمناستیک خیلی فرقی نمی‌کند. بعدها که بزرگ‌تر شدم کاربردی بودن این مهارت بارها و بارها برایم اثبات شد.

باید از کرمان به تهران می‌رفتم. بلیط گرفته بودم و منتظر آمدن اتوبوس به جایگاه بودم. بین مسافران توجهم به دو نفر توریست جلب شد. آن موقع علاقه پیدا کرده بودم هر جا توریست می‌دیدم یک سلام علیک و عرض خوش آمد با او می‌کردم. صحبت با آنان برایم جالب بود. کم‌کم بهشان نزدیک شدم و سر صحبت را باز کردم. یک زن و مرد بودند که ربطی به هم نداشتند، فقط از خوب حادثه مسیروشان یکی شده بود. خانم اهل ایتالیا بود و آقا

اهل آلمان. صحبت کوتاهی کردیم و برایشان سفر خوشی آرزو کردم. بعد هم اتوبوس آمد و سوار شدیم. یک زن و یک مرد. روی صندلی خودم نشستیم و منتظر حرکت اتوبوس شدم. نیم ساعتی نشستیم و دیدم خبری از حرکت نبود و راننده مشغول چپاندن بار در صندوق بود. همین موقع خانم ایتالیایی آمد کنارم و پرسید که روی بلیط زده ساعت چهار ولی الان چهارونیم است و چرا ماشین حرکت نمی‌کند. ماندم بین حقیقت و دفاع از هویت ملی کدام را انتخاب کنم که اولی را انتخاب کردم و گفتم در ایران اینجوری است و اتوبوس‌ها نیم ساعتی دیرتر از ساعت اعلامی حرکت می‌کنند تا همه مسافران برسند. پیدا بود خیلی قانع نشد ولی بی‌خیال چرا.

اتوبوس حرکت کرد و دیگر کاری به کار آن‌ها نداشتم تا اینکه برای شام توقف کردیم. این بار غذا که سفارش دادم رفتم کنار آن‌ها نشستیم و گرم صحبت شده و دیگر حسابی رفیق شدیم. حتی در ادامه سفر هم جایم را عوض کردم و کنار آن دو نشستیم. مدتی بعد در اتفاقی عجیب شاگرد شوفر آمد و به من گفت که آقای راننده با شما کار دارد. رفتم جلو و انتهای راهرو اتوبوس، بغل دست راننده نشستیم. شنیده‌ام در هواپیما وقتی آدم معروفی مسافر آن پرواز است، بعضی وقت‌ها خلبان از مهماندار می‌خواهد که آن فرد را به کابین خلبان دعوت کند تا آنجا احتمالاً جای بخورند، دکمه‌ها را نشان مهمان بدهد، اجازه بدهد یک دستی به فرمان هواپیما بزند و از این کارها. من عمراً تجربه چنین چیزی را نداشتم اما آن لحظه که راننده مرا

خواست فهمیدم حسش باید همچین حسی باشد. راننده برایم چای ریخت و حسابی تحویلیم گرفت. بعد هم شروع کرد به سین جیم کردنم درباره آن دو توریست. «تو زبونشون رو می‌فهمی؟... زن و شوهرن؟... چیکارن؟... چند سالشونه؟... کجا می‌خوان برن؟» و از این دست سوالات. حالا اطلاعاتی بود یا صرفاً فضول بود را نمی‌دانم اما آنجا تازه فهمیدم که نگاه همه مسافران به من چیز دیگری است. بین پیچ‌هایشان می‌شنیدم که به من مترجم می‌گویند. فهمیدم این زبان بلد بودن چقدر به درد آدم می‌خورد؛ وگرنه این همه سفر، کی راننده برای من چایی ریخته بود؟ یک حس غروری من را گرفت که نگوی می‌خواستم وسط اتوبوس بایستم و داد بزنم آی جماعت! من هم مثل شما مسافری معمولی‌ام. نه همین زبان زیباست نشان آدمیت که همین‌ها را در دلم گفتم و نشستم.

توریست‌ها بین راه در شهر یزد پیاده شدند اما آن آقای آلمانی آنقدر با من حال کرد که شماره تلفن و آدرسش را داد و گفت یک دختر ۱۷ ساله دارد و تو خودت را به آلمان برسان، الباقی هزینه‌هایت با من. من هم ماه‌ها در فکر جور کردن ۲ هزار دلار برای این سفر و رسیدن به پدرزنی آلمانی بودم که بعد یکپه دلار از ۴ هزار تومان شد ۸ هزار تومان و بعد ۱۲ هزار تومان و بعد ۱۸ هزار تومان که کلا قضیه کنسل شد. البته بعدها صفحه اینستاگرام این رفیق آلمانی و دخترش را پیدا کردم و فهمیدم که الحمدلله اینجا هم خیریتی در کار بود.

## تحلیلی بر دیدار اخیر پوتین و رئیس‌جمهوری:

سید مهدی موسوی



طنزپرداز

بگیریم، می‌شود با تکیه بر این اطلاعات مورد بعدی را وجود محافظ آقای پوتین در اتاق و متمایل به جناب رئیس‌جمهوری دانست که نشان می‌دهد پوتین حتی با وجود خرید «سه پنجم» ایران باز هم به ایران اعتماد ندارد و یکی را به‌پا گذاشته که زبانم لال کسی خطا نکند.

در آخر از هرچه بگذریم از فاصله بین میل‌های طرف ایرانی و روس نمی‌شود گذشت. پیرو مورد قبل، چینش مبلمان طرف ایرانی جوری است که فضای کمی در اختیار داشته باشند تا کسی فرصت زیادی برای حرکات محتمل بعدی نداشته باشد.

و همه این‌ها نشان می‌دهد کشور را به چه مصیبتی گرفتار ساخته‌اند که بی‌خیال شعار نه شرقی نه غربی شده‌ایم و اینگونه دارند ما را زیر پای عده‌ای کمونیست لگدمال می‌کنند.

تشکیل می‌دهد، حدوداً زاویه ۴۱ ± ۳ درجه است که هر چه باشد یک زاویه تند و تهاجمی است که ترکیب آن با لیخند پوتین نشان خوبی ندارد. در مقابل شما به زاویه دست و پای آقای رئیس‌جمهوری دقت کنید، یک زاویه نسبتاً باز سخاوتمند در دست‌ها و یک زاویه تند سست‌عنصر در پاها که نشان از استرس ایشان دارد و گذاشتن این دو در کنار هم چه پیامی دارد به‌جز تحقیر ایران و ایرانی!

مورد بعدی اگر به پرچم‌ها و مسیر حرکت پوتین نگاه کنید، می‌بینید که پرچم ایران در پس پرچم روسیه قرار دارد و حرکت پوتین به سمت ایران این را تایید می‌کند که ایران را به روسیه فروخته‌اند اما چقدرش هم نکته‌ریزی است که به آن هم می‌پردازیم.

اگر استاندارد فاصله پایه میل‌ها را حدوداً ۵۰ سانتی متر در نظر

با سلام و درود خدمت همه خوانندگان محترم که شکر خدا رگ ایران دوستی‌شان مثل بقیه خواب نبوده و دنبال کشیدن مو از ماست هستند تا اجازه ندهند، ایران و ایرانی تحقیر شود.

در سفر اخیر آقای رئیس‌جمهوری به مسکو صحنه‌های زیادی مشاهده کردیم که دود از کله‌مان بلند شد و از شدت درد و اندوه هر ایرانی‌ای دق کند به برجام قسم که رواست...

مورد اول: زاویه دست‌ها و پایهای دو رئیس‌جمهور است که همانطور که مشاهده می‌کنید زاویه‌ای که دست و بدن آقای پوتین

